

بیل کلینتون / ۷۳۳

می دهند، ندارد. پس از گذراندن دو روز با یکدیگر، رابطه کاری دوستانه و
پرباری ایجاد کردیم.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

فصل ۳۸

در حالی که با دشواری‌های سیاست خارجی مواجه بودم، در داخل نیز رویدادهای تازه‌ای در مورد وایت‌واتر در حال شکل‌گیری بود. در ماه مارس رابرت فیسک کار خود را به‌شکلی صادقانه و صمیمانه با فرستادن احضاریه برای کارکنان کاخ سفید آغاز کرد. از جمله مگی ویلیامز و لیساکاپوتو که برای هیلاری کار می‌کردند و از دوستان وینس فاستر بودند. ماک مک‌لارتنی گروه پاسخگویی ویژه وایت‌واتر را به سرپرستی هرولد ایکس تشکیل داد تا هماهنگی لازم را میان پرسشهای رسانه‌ها و پاسخهای فیسک انجام دهد. به این ترتیب من و سایر کارمندان، درگیر ماجرای پاسخگویی نمی‌شدیم، به کارهایمان می‌رسیدیم و تا آنجا که ممکن بود از گفتگو با کارمندان درباره ماجرای وایت‌واتر رها می‌شدیم. چنین گفتگوهایی تنها می‌توانست موجب اختلال در کارها شود. در این میان افراد زیادی سخت در پی یافتن مدارکی علیه ما بودند. هرچند موردی غیرقانونی در معاملات قدیمی ما وجود نداشت، ولی آنها امیدوار بودند از عملکرد ما ایراد بگیرند.

این ترفند، مفید واقع شد. عاقبت یاد گرفتم چگونه همزمان از پس مسائل جانبی زندگی، برآیم. دیگر می‌توانستم همه اتهامات را رد کنم و به راحتی به کار ادامه دهم. می‌دانستم این امر برای کسانی که هرگز چنین زندگی توأم با خطر دائم حملات مخرب را تجربه نکرده‌اند، بسیار دشوار

است، به ویژه در فضایی که در مورد هر اتهامی فرض مجرم بودن نیز وجود دارد. برای حصول اطمینان، کارشناسان حقوقی خوبی داشتیم، همچون سام دش که اعتقاد داشت همکاری ما در مقایسه با دولتهای قبلی نیکسون و ریگان، فوق العاده خوب است، زیرا در برابر احضاریه‌ها مقاومتی نشان نمی‌دهیم و همه اسناد را ابتدا به وزارت دادگستری و سپس به فیسک ارائه می‌دهیم. با این حال، وضعیت تغییر کرده بود: تا زمانی که من و هیلاری نمی‌توانستیم بیگناهی خود را در برابر اتهاماتی که رقیبان به هر شکل وارد می‌کردند، ثابت کنیم، همه پرسشهایی که مطرح و همه داستانهایی که نوشته می‌شد، لحنی مشکوک به خود می‌گرفت. زیرا در پس این ماجراها، گمان می‌رفت که خطایی مرتکب شده‌ایم. اسناد مالی ما به مطبوعات راه یافت. نیویورک تایمز گزارش داد کلینتون با هزار دلار سرمایه‌گذاری توانسته است با کمک جیم بلر، صدهزار دلار در بازار معاملات سود کند. بلر یکی از دوستان صمیمی من بود که هیلاری و تعداد دیگری از دوستانش را در انجام معاملات، راهنمایی می‌کرد.

از سوی دیگر، لئو ملامد جمهوریخواهی که پیش از آن رییس بازار معاملات شیکاگو بود و به معامله تولیدات کشاورزی می‌پرداخت، پرونده تجاری هیلاری را بررسی کرد و گفت هیچ مشکلی ندارد.

همه منتقدان، تا چند سال، سود معاملات هیلاری را به عنوان مدرک اختلاس مطرح می‌کردند. داستان فرضیه فساد مالی در نیوزویک ادامه یافت. نوشته شده بود هیلاری برای انجام معاملات، از جیب خود خرج نکرده است. تحلیل نویسنده به ادعای خودش، بر پایه نظر تخصصی پروفیسور ماروین کایرلشتاین استاد دانشکده حقوق کلمبیا، انجام شده بود که از حقوقدانان برجسته در مورد قوانین و قراردادهای شرکتها به حساب می‌آمد. او استاد من در دانشگاه بیل بود که به درخواست وکیل ما، اظهارنامه‌های مالیاتی سالهای ۷۷-۷۹، یعنی دقیقاً زمان سرمایه‌گذاری در وایت‌واتر، ما را مورد بررسی قرار داده بود. کایرلشتاین، مقاله نیوزویک را مورد انتقاد قرار داد و گفت "من هرگز چنین چیزی نگفتم!" و افزود احساس می‌کند به نحوی شرمناک‌ای مورد سوءاستفاده قرار گرفته و تحقیر شده است. در همان زمان، روی جلد مجله تایم، عکسی منتشر شد که نشان می‌داد من پشت میز کار با برگه‌های مربوط به وایت‌واتر نشسته‌ام

و جورج استفانو پولوس از پشت سر به او راق خیره شده است. در واقع این تصویر، عکسی از جلسات معمولی و عادی کاری بود که بسیاری دیگر از کارمندان در آن حضور داشتند. در همان عکس، دست کم دو نفر دیگر به چشم می‌خورند که تایم آنها را حذف کرده بود.

هیلاری در ماه آوریل یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد تا به پرسشهای مربوط به معاملات تجاری وایت واتر پاسخ دهد. او به خوبی از عهده کار برآمد. به همسرم افتخار می‌کردم. حتی خبرنگاران را به خنده انداخت. گفت اعتقادش به «حریم خصوصی» ممکن است از میزان پاسخگویی به رسانه‌ها در باره معاملات شخصی گذشته، کاسته باشد ولی «در نهایت در پی مقاومتی طولانی، توانستم بار دیگر حریم خود را حفظ کنم.»

فرضیه مجرم بودن ما به دیگران نیز سرایت کرد. از جمله راجر آلتمن و برنی نوسباوم تحت انتقاد شدید قرار گرفتند، زیرا در حال مذاکره بر سر اتهاماتی بودند که RTC بر مدیسون گارانتی، وارد کرده بود. RTC زیرمجموعه وزارت خزانه‌داری بود و آلتمن مسئولیت نظارت موقت بر آن را داشت. قاعدتاً منتقدان تصور می‌کردند نوسباوم کوشیده است بر روند طرح دعاوی RTC تأثیر بگذارد. ولی دلیل واقعی مذاکرات، پرسشهای فراوانی بود که به دلیل فاش شدن اخبار مربوط به تحقیقات روی مدیسون، در رسانه‌ها مطرح می‌شدند و لازم بود پاسخهای لازم داده شود. به ویژه اینکه شورای حقوقی وزارت خزانه‌داری نیز جریان را مشکوک می‌دانست.

ادوین یودر روزنامه‌نگاری که هنوز در حال و هوای آوانگاردیسم گذشته سیر می‌کرد، گفت که واشینگتن تحت کنترل «سرپوش‌گذاران» قرار گرفته است. او در ستونی درباره ملاقات نوسباوم و آلتمن گفت: «امیدوارم یک نفر حاضر شود به من توضیح دهد که چرا تا این حد برای مسؤولان کاخ سفید اهمیت دارد هرگونه اطلاعاتی آن هم از هر جا که بشود در مورد اتهامات و شایعات پیرامون ریاست جمهوری جمع‌آوری کنند...» رابرت فیسک، ارتباط میان کاخ سفید و خزانه‌داری را قانونی اعلام کرد، ولی این موجب پایان گرفتن اتهامات نوسباوم و آلتمن نشد. در آن زمان تقریباً همه کارمندان سیاسی ما روزی چندبار اخطار به دریافت

می‌کردند!

برنی نوسباوم اوایل مارس استعفا داد. او هرگز نتوانست با مشکل تصمیم‌آحمقانه من برای گرفتن وکیل کنار بیاید و نمی‌خواست منشاء ایجاد مشکلات بیشتر شود. آلتمن نیز چند ماه بعد خدمت دولتی را رها کرد. هردو آنان خادمانی توانا و صادق برای مردم بودند. در ماه مارس راجر آیلسن یک فعال جمهوریخواه قدیمی که به ریاست CNBC رسیده بود، چنین اتهاماتی به دولت وارد کرد:

«سرپوش‌گذاری بر مسأله وایت‌واتر، کلاهبرداری، دریافت کمک‌های مالی غیرقانونی، سوءاستفاده از قدرت، وادارسازی به خودکشی، سرپوش‌گذاری بر یک جنایت احتمالی...» این دیگر حتی با معیارهای اتهامات جاری نیز همخوانی نداشت و بسیار فراتر از «مدرک معتبر دال بر تخطی متهم» بود. سرانجام ویلیام اسفایر مقاله‌نویس نیویورک تایمز که به‌عنوان سخنگوی نیکسون و اگنیو شناخته می‌شد و همیشه مصمم بود از رقبای پیروز، بدترین تصویر را ارائه دهد، تلاش کرد مرگ وینس را به کارهای غیرقانونی من و هیلاری مرتبط کند. البته یادداشت خودکشی وینس دقیقاً خلاف این را می‌گفت: اینکه ما مرتکب هیچ اشتباهی نشده‌ایم. ولی آن هم نتوانست اسفایر را از طرح این موضوع بازدارد که وینس به‌شکلی بی‌ملاحظه اسنادی را که برای ما خطرآفرین بوده در دفترش نگه‌داشته است. می‌دانستیم که حجم انبوهی از اطلاعات مذکور که ماجرای زیادی ایجاد کرد، توسط دیوید هیل و دست راستی‌هایی که از او برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کردند، در اختیار مطبوعات گذاشته شده است. در سال ۱۹۹۳ هیل، قاضی جمهوریخواه لیتل‌راک، محکوم به اختلاس نهصد هزار دلاری از بودجه مشاغل کوچک فدرال شد. خدمات مدیریت مرکزی قرار بود این بودجه را دریافت کند، ولی او در عوض این کار، از طریق مجاری مشخصی که در اختیار داشت، پولها را به حساب شخصی خود گذاشت. هیل، مشکلات خود را به قاضی جیم جانسون محول کرد، نژادپرستی که رقیب وین را کفلر در سال ۱۹۶۶ برای رسیدن به مقام فرمانداری آرکانزاس و رقیب سناتور فولبرایت در سال ۱۹۶۸ بود. جانسون به‌خوبی هیل را زیر بال و پر خود گرفت و در ماه اوت، او را به یک گروه محافظه‌کار، به نام «اتحادیه شهروندان» معرفی

کرد که رهبران آن، فلویید براون و دیوید بوسی بودند. بوسی، در سال ۱۹۸۸ مسئول تبلیغات مبارزه انتخاباتی رقیب مایک دوکاکیس، بود، مردی گمنام به نام ویلی هارتون بوسی به او کمک کرد تا در سال ۱۹۹۲، کتابی به عنوان "چرا آمریکا نمی‌تواند به بیل کلینتون اعتماد کند" بنویسد. نویسنده در آن کتاب، سپاس خود را به قاضی جیم جانسون تقدیم کرده بود.

هیل ادعا می‌کرد که من او را تحت فشار قرار داده‌ام تا ۳۰۰۰۰۰ دلار از بخش مدیریت سرمایه‌گذاری به شرکتی که سوزان مک‌دوگال مدیریت آن را بر عهده داشت، وام بدهد تا برای کمک به دموکرات‌های آرکانزاس اختصاص یابد. در عوض قرار بود مک‌دوگال مبلغی متجاوز از ۸۰۰۰۰۰ دلار از مدیسون‌گاراتتی در اختیار هیل قرار دهد تا بتواند یک میلیون دلار دیگر از بودجه مدیریت مشاغل کوچک، وام بگیرد. این ماجرا، غیرواقعی و کاملاً ساختگی بود، ولی براون و بوسی به شدت به این موضوع دامن می‌زدند. ظاهراً شفیلد نلسون نیز، به دلیل ارتباطاتی که جف گرث در نیویورک تایمز داشت، به آنها کمک می‌کرد.

در ماه مارس ۱۹۹۴، این رسانه، اقدام به افشای اسناد دیگری از شرکت رز کرد و به جعبه‌ای دسترسی یافت که کاغذهای خرد شده شرکت با امضاهایی از وینس فاستر در آنها به چشم می‌خورد. شرکت رز ادعا می‌کرد کاغذهای یافته‌شده، هیچ ارتباطی با موضوع وایت‌واتر ندارد و در فرآیندی معمول، پاره شده است. کسی در کاخ سفید، اطلاعی در مورد نحوه از بین بردن اسناد غیرضروری شرکت رز نداشت. از آن گذشته، ما چیزی برای پنهان کردن نداشتیم، بلکه شواهد حاکی از این بود که همه کارهایمان به گونه‌ای شفاف انجام شده است.

این موضوع هنگامی جنبه وخیمتر پیدا کرد که یکی از روزنامه‌نگاران به نام دیوید برودر، ما را به سوءاستفاده از مقام و قدرتی که داشتیم، متهم کرد. او حتی به مقایسه اسناد اتاقهای جنگ ما در ستادهای انتخاباتی که مربوط به طرحهای اقتصادی و نفتا می‌شد، با فهرست دشمنان نیکسون پرداخت. دیوید برودر، در واقع برنی نوسباوم را به عنوانی فردی بداقبال معرفی کرده بود.

نوسباوم فرد بداقبالی بود، درست است، ولی در هنگام دفاع از خود،

یکی از قضات معتبر به نام لوید کاتلر را که مدت زیادی دادستان کل واشینگتن بود، همراه داشت. در ماه‌های بعد، حضور و توصیه‌های او، کمک زیادی کرد، ولی با این حال نتوانست موج وایت‌واتر را از بین ببرد. راش لیمبو در یکی از برنامه‌های تلویزیونی خود، مرداب وایت‌واتر را بیشتر بر هم زد و مدعی شد که وینس فاستر در آپارتمانی مرده که متعلق به هیلاری بوده و سپس جسدش به فورت مارسی پارک، حمل شده است. نمی‌دانستم این ادعا، چه تأثیری بر احساسات همسر و فرزندان وینس می‌گذارد. مدتی بعد، لیمبو به دروغ مدعی شد: "روزنامه‌نگاران و سایر کسانی که به موضوع وایت‌واتر پرداخته بودند، در لیتل راک مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و عده‌ای نیز در این میان به قتل رسیده‌اند..."

در این مورد، یکی از نمایندگان پیشین کنگره به نام بیل دانمیر نیز به مواردی اشاره کرد که عده‌ای از کسانی که "به دلایلی جان خود را از دست داده‌اند که غیرعادی به نظر می‌رسد"، توسط ما مورد تهدید قرار گرفته بودند. در فهرست ارائه شده توسط دانمیر که بسیار هولناک و خطرناک می‌نمود، نام مشاور امور مالی من، ویک رایزر و فرزندش که در حادثه دلخراش سقوط هواپیما در سال ۱۹۹۲ در هنگام عزیمت به آرکانزاس کشته شده بودند، و پاول ترولی مدیر امور سیاسی حزب دموکرات که به دلیل حمله قبلی و در هنگام فعالیت در ستاد انتخاباتی در لیتل راک درگذشته بود، به چشم می‌خورد. من در مراسم خاکسپاری این سه نفر سخنرانی کرده و چندی بعد بیوه ویک، خانم مولی را به‌عنوان مدیر قراردادها، برگزیده بودم.

جری فالول، به ادعاهای دانمیر، با انتشار فیلمی در نوارهای ویدیو به نام "دایره قدرت" که در مورد "افراد بیشمار که به گونه‌ای اسرارآمیز جان باختند" ساخته شده بود، جنبه‌ای تازه و مهیب بخشید. در این فیلم تأکید می‌شد که من در مورد مرگهای آرکانزاس، به نوعی مسئولیت دارم، آنگاه فالول نتیجه‌گیری می‌کند: "پایان تاریخچه کلینتون". در شو تلویزیونی، بحث را از زمان گذشته و دوره انجیل شروع کرده بود. در این فیلم، چهره‌های دانمیر و قاضی جیم جانسون نشان داده می‌شد که مرا به قاچاق هرویین، کشتن شهود، و دست داشتن در قتل‌های متعدد متهم می‌کرد. شهود بسیاری پول گرفتند تا سوگند دروغ یاد کنند و همین امر

موجب فروش بسیاری از ویدیوهای فالول شد. هنگامی که ماجرای وایت و اتر پیش آمد، کوشیدم آن را از جنبه‌های متفاوت مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم. یو.اس.ای. تودی، ماجرای جالبی را در مورد وایت و اتر به رشته تحریر درآورد که شامل مصاحبه با جیم مک دوگال بود که جیم اظهار داشت من و هیلاری هیچ گناهی در این رویداد نداریم. او که اطلاعات زیادی در مورد زمینهای وایت و اتر داشت، تأکید کرد که ما واقعیت را گفته‌ایم و دخالت زیادی در ماجرا نداشته‌ایم. می‌توانستم بفهمم چرا راست‌گرایانی همچون راش لیمبو، بیل دانمیر، جری فالول، و روزنامه‌ای همچون واشینگتن تایمز چنین موضوعاتی را مطرح می‌کنند. واشینگتن تایمز آشکارا راستگرا بود و کشیش سان میونگ مون از آن حمایت می‌کرد. سردبیر آن، وس پرودن پسر نام داشت که پدرش کشیش و سلی پرودن، پیش‌نماز جامعه شهروندان سفیدپوست در آرکانزاس و همکار قاضی جیم جانسون در آخرین جهاد نافرجام علیه تأمین حقوق مدنی برای سیاهپوستان بود. آنچه موجب شگفتی من شد و نمی‌توانستم باور کنم، این بود که چرا نیویورک تایمز، واشینگتن پست و سایر رسانه‌های جمعی که همیشه به آنها احترام می‌گذاشتم و اعتماد داشتم، به حمایت از فلوید براون، دیوید بوسی، دیوید هیل و جیم جانسون برخاسته‌اند.

در آن زمان به منظور بزرگداشت تاریخچه سیاهپوستان، میزبانی شامی را در کاخ سفید بر عهده داشتم. در میان حاضران، استاد قدیمی من در دانشکده حقوق، بروک مارشال و دوستش نیکولاس کاتزنباخ که برای برقراری حقوق مدنی در دیوان عدالت پرزیدنت کنندی فعالیت‌های زیادی انجام داده بود، حضور داشتند. نیک نزد من آمد و اظهار داشت که از اعضای هیأت تحریریه واشینگتن پست است و از آنچه در مورد وایت و اتر در این روزنامه نوشته شده، احساس شرم می‌کند. از من پرسید:

- این کارها به چه دلیلی انجام می‌شود؟ تصور می‌کنم برای جلب نظر خوانندگان مطبوعات باشد.

به هر دلیلی که بود، این کار تأثیر خود را گذاشت. آمار ماه مارس نشان داد که نیمی از مردم معتقدند من و هیلاری در باره وایت و اتر دروغ گفته‌ایم و یک سوم آنها تصور می‌کنند که ما کاری غیرقانونی انجام

داده‌ایم. باید اعتراف کنم که وایت و اتر و به‌ویژه حمله به هیلاری توانست در این آمارها تأثیری به مراتب بیشتر از آنچه انتظار داشتم، بگذارد. همه اتهامات، بی‌پایه و اساس بود و مورد تأیید هیچ‌یک از مقامات رسمی قرار نگرفت و مدرک مستندی هم در این مورد ارائه نشد. مشکلات دیگری نیز داشتم. یکی از آنها این بود که هیلاری هیچ واکنش سرزنش‌آمیزی نشان نمی‌داد. بارها سعی کردم از احساسات درونی او باخبر شوم، ولی موفق نشدم. همچنین به سختی می‌کوشیدم خشم خود را از این رویدادها بروز ندهم، ولی اغلب نمی‌توانستم بر خود مسلط باشم. به نظر می‌رسید اعضای دولت و کارکنان کاخ سفید به خوبی موقعیت را درک و مرا تحمل می‌کنند. برای تحمل چنین رویدادهایی، ال گور کمک فراوانی به من کرد. با اینکه همچنان به کار ادامه می‌دادم و عاشق مقامی که داشتم بودم، ولی انگار سرنوشت می‌خواست به‌طور متوالی، صبر و تحمل مرا مورد آزمایش قرار دهد.

تصور می‌کنم خندیدن به ماجرا، کمک زیادی به من کرد. در هر فصل بهار، سه مهمانی شام از طرف کاخ سفید برگزار می‌شود که ارباب جراید در آن حضور می‌یابند. باشگاه گریدیرون میزبان این مهمانی است. معمولاً خبرنگاران رادیو و تلویزیون نیز شرکت می‌کنند. این رویداد به نمایندگان رسانه‌ها فرصتی مناسب می‌دهد تا با رئیس‌جمهور و سایر سیاستمداران به گفتگوهای خصوصی پردازند و مزاح کنند. در عین حال، رئیس‌جمهور نیز می‌تواند پاسخهای مناسب بدهد. همیشه در انتظار دستیابی به چنین فرصتهایی بودم، زیرا مجبور بودیم دستهایمان را در برابر یکدیگر پایین بیاوریم و در ضمن نشان می‌داد که روزنامه‌ها در انحصار فرد خاصی نخواهند ماند و عده زیادی در آنها کار می‌کنند که می‌خواهند انسانهایی خوب و مفید باشند. از طرفی بر اساس ضرب‌المثل "قلب شاد، می‌تواند درمان باشد و روح پریشان، سلامتی را به خطر می‌اندازد"، این گردهماییها موجب شادی قلبها می‌شود.

در مهمانی شام با حضور خبرنگاران رادیو و تلویزیون در ۱۲ آوریل، احساس خوشی داشتم و در سخنانم، عباراتی را به کار بردم که موجب خوشحالی حاضران شد، از جمله: "از اینکه در اینجا حضور دارم، خوشوقتم. چون معتقدید املاکی در شمال آرکانزاس دارم، دلم

می خواهد شما را به دیدن آن ببرم... " و " ... سه روز به پانزدهم آوریل مانده و اغلب شما باید بیشتر از اینکه به فکر خودتان باشید، مسؤولیت‌های مرا زیر سؤال ببرید... " و " ... هنوز به وجود مکانی به نام کمک! اعتقاد دارم... "

آنچه هیلاری توطئه راستگریان افراطی می نامید، در کتابی قطور به نام "نبردهای کلینتون" به قلم سیدنی بلومنتال و همچنین در کتاب دیگری به نام "شکار رییس جمهور" به قلم جو کوناسون و جین لیونز، به رشته تحریر درآمد و به چاپ رسید. تا آنجا که من می دانم، هیچ کدام از دلایل آنها مورد تکذیب قرار نگرفت و توطئه‌های زیادی برملا شد. نیمی از کسانی که ماجرای وایت واتر را دنبال می کردند و مرا مقصر می دانستند، حتی پس از انتشار این کتابها، معتقد بودند که نویسندگان آنها از من و هیلاری پشتیبانی کرده اند. همین افراد، ما را به خاطر روشی که در برخورد با مسأله وایت واتر اتخاذ کرده بودیم، مورد سرزنش قرار می دادند. تردیدی ندارم که می توانستیم روش بهتری را در پیش بگیریم، ولی منتقدان ما نیز می توانستند همین کار را بکنند.

در نخستین روزهای مطرح شدن ماجرای وایت واتر، یکی از دوستانم مجبور شد از شغل دولتی خود استعفا بدهد، زیرا پیش از آمدن به واشینگتن، کار اشتباهی انجام داده بود. شرکت رزلاو شکایتی علیه وب هابل و کانون وکلای آرکانزاس ارائه داد و آنها را متهم به اخذ پول اضافی از موکلان و افزایش هزینه‌ها کرد. وب از دادگستری استعفا داد، ولی هیلاری را قانع کرد که هرگز هزینه اضافی در کار نبوده و همه این مشکلات از آنجا سرچشمه می گیرد که پدرزن ثروتمند ولی خسیس او از پرداخت جریمه تخلف از ثبت به شرکت رزلاو خودداری کرده است. به نظر می رسد دلایل او موجه باشد، ولی این گونه نبود.

پس از چندی معلوم شد که وب، از یکی از موکلانش، پول اضافی دریافت و با این کار به شرکت رزلاو خسارت وارد و درآمد همه شرکای تجاری آن، از جمله هیلاری را کاهش داده است. اگر وب با این موضوع برخوردی صادقانه داشت، احتمالاً می توانست با شرکت به توافقی قانونی برسد، خسارت مشتری را پرداخت کند و شاید تنها جواز خود را برای یک یا دو سال از دست بدهد. در آن حالت، کانون وکلای نیز یا هابل را

به دادگاه معرفی می‌کرد و یا نمی‌کرد. اگر این کار را می‌کرد، او احتمالاً می‌توانست با جلب رضایت کانون، از رفتن به زندان معاف شود. ولی وب در دامی که خودش تنیده بود، گرفتار شد.

در ماه مارس، زمان زیادی را برای تصویب دو لایحه‌ای صرف کردم که می‌توانست برای کارگران و کارکنانی که تحصیلات دانشگاهی نداشتند، مفید باشد. اغلب مردم نمی‌توانند در طول زندگی خود، یک شغل داشته باشند و یا با یک کارفرما کنار بیایند و در نتیجه در بازار کار گرفتار مشکلات متعددی می‌شوند. در واقع ۶/۵ درصد افراد بیکار ما، نمی‌دانستند چه تصمیمی باید بگیرند. از این ۶/۵ درصد، تنها ۳/۵ درصد فارغ‌التحصیل دانشگاه بودند. ۵ درصد دارای پیشینه دو سال تحصیل در کالج یا دانشگاه، بیشتر از ۷ درصد فارغ‌التحصیل دبیرستان و بیشتر از ۱۱ درصد، دارای تحصیلات نیمه‌تمام دبیرستانی بودند. در دو سخنرانی در نشوا و کین در نیوهمپشایر، اظهار کردم که قصد دارم برنامه مربوط به بیکاری را به برنامه ایجاد مشاغل تبدیل کنم و طرحهای تازه‌ای را همراه با آموزش، ارائه دهم. از کنگره خواستم طرح «از مدرسه به کار» را به تصویب برساند تا جوانانی که نمی‌خواهند دوره چهارساله دانشگاه را طی کنند، یک یا دو سال آموزش عملی ببینند. در اواخر آن ماه، موفق به تصویب لایحه اهداف ۲۰۰۰ شدم. سرانجام در کمیته‌ای فرعی در کنگره حاضر شدم تا اهداف آموزشی ملی خود را که از سال ۱۹۸۹ روی آنها کار کرده بودم، ارائه کنم، میزان پیشرفت دانش‌آموزان را مورد ارزیابی قرار دهم و در عین حال بخشهای متعدد مدارس محلی را وادار سازم که اصلاحات اساسی را بپذیرند و به اجرا درآورند. روز خوبی برای دیک رابلی وزیر بود.

در ۱۸ مارس، پرزیدنت علیجاه عزت بگروویچ از بوسنی و فرانجو توجمان از کرواسی به کاخ سفید آمدند تا عهدنامه‌ای را که با کمک مشاوران ویژه من تنظیم شده و مورد موافقت آنها قرار گرفته بود، امضا کنند. چارلز ردمن نماینده ویژه من پیشنهاد تأسیس فدراسیونی را در بوسنی داده بود که اکثریت ساکنان آن اهل بوسنی بودند و فرآیندی را در نظر گرفته بود که منجر به ایجاد کنفدراسیونی با کرواسی می‌شد. جنگ میان مسلمانان و کرواتها، به شدت جنگ میان هر دو اقوام با صربهای

بوستنی نبود، با این حال، امضای این عهدنامه، گام مهمی به سوی صلح به حساب می‌آمد.

آخرین روزهای ماه مارس، همزمان با شروع رشته بحرانهایی با کره شمالی بود. پس از اینکه کره شمالی در ماه فوریه موافقت کرد بازرسانی از سازمان بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) اعزام شوند و در پانزدهم ماه مارس از تأسیسات هسته‌ای اعلام شده آنان بازدید به عمل آورند، ناگهان از ادامه کار بازرسان جلوگیری کرده بود. راکتوری که بازرسان مورد بررسی قرار دادند، دارای سوخت اتمی بود. این سوخت می‌توانست پس از تأمین منابع مورد نیاز آنان، بازروری و تبدیل به پلوتونیوم شود و همین میزان، برای ساختن سلاحهای هسته‌ای کافی بود. کره شمالی در عین حال می‌خواست دو راکتور بزرگ دیگر بسازد تا زباله‌های اتمی بسیار زیادی را تولید کند. این زباله‌ها می‌توانست در دست منزوی‌ترین کشور جهان، سرزمینی فقیر که حتی قادر نبود مردم خود را سیر کند، خطرناک باشد و منجر به فروش آنها به کشورهایایی شود که تهدید مهمی به شمار می‌آمدند. ظرف یک هفته تصمیم گرفتم موشکهای پتریوت را به کره جنوبی بفرستم و از سازمان ملل متحد بخواهم تحریمهای اقتصادی بر علیه کره شمالی برقرار سازد. همان‌طور که بیل پری روز ۳۰ ماه مارس در جمع خبرنگاران و گزارشگران گفت، مصمم بودم اجازه تهیه و توزیع سلاحهای اتمی را، حتی به بهای به‌راه انداختن جنگ، ندهم. به‌منظور اطمینان کامل از اینکه مسؤولان کره شمالی می‌دانند در عزم خود مصمم هستیم، پری مدت سه روز با آنها به گفتگو پرداخت و هشدار داد که جنگ را بدون وارد آوردن ضربات مقدماتی، به‌طور ناگهانی آغاز خواهیم کرد. در همان زمان، وارن کریستوفر اطمینان داد که پیام ما به کره شمالی، درست و مفید بوده است. وزارت امور خارجه در عین حال راهکار صلح‌آمیز را ترجیح می‌داد و جیم لینی سفیر آمریکا در کره جنوبی، موضع ما را جدی، صبورانه و هشیارانه توصیف کرد. معتقد بودم که اگر کره شمالی واقعاً ما را درک کند و به مزایای اقتصادی و سیاسی بیندیشد، بلافاصله برنامه‌های هسته‌ای خود را به نفع همسایگانش و ایالات متحده آمریکا، کنار خواهد گذاشت. ولی اگر موفق به قبولاندن نظرات خود به کره شمالی نمی‌شدیم، تردیدی نداشتیم که ماجرای وایت‌واتر، به

فراموشی سپرده می شد.

در ۲۶ مارس، برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به دالاس رفتم تا در مراسم ازدواج برادرم راجر که بهترین مرد جهان بود، با مولی مارتین زنی زیبا که چند سال پیش با هم در نشویل آشنا شده بودند، شرکت کنم. واقعاً از چنین رویدادی که برای راجر شکل می گرفت، خوشحال بودم. روز پس ازدواج، همگی برای مشاهده پیروزی ریزربکهای آرکانزاس بر دانشگاه میشیگان در مرحله یک چهارم پایانی تورنمنت بسکتبال NCAA رفتیم. یک هفته بعد هم در شارلوت کارولینای شمالی، شاهد پیروزی آرکانزاس و کسب عنوان قهرمانی ملی با شکست دوک، با نتیجه ۷۲-۷۶ بودم.

۶ آوریل قاضی هری بلکمان بازنشسته شد و دیوان عالی کشور را ترک کرد. من و هیلاری از دوستان قاضی بلکمان و همسرش داتی بودیم. او قاضی برجسته و مرد خوبی بود و می دانستم که باید جانشین مناسبی برایش بیابم. نخستین انتخاب من سناتور جورج میچل نام داشت که از رهبران برجسته اکثریت سنا به حساب می آمد و می توانست کمک مناسبی برآیم باشد. جورج پیش از ورود به مجلس سنا، قاضی فدرال بود و شخصیت بزرگی در قوه قضاییه به شمار می آمد. به خوبی می توانست نتیجه دادگاه را تعیین کند و صدایش حتی برای محکومان، دلپذیر بود. برای دومین بار طی پنج هفته، دچار ناامیدی شدم. جورج میچل در برابر درخواست من، گفت اگر در آن شرایط مجلس سنا را ترک کند، لایحه ای که به عنوان بهداشت عمومی تقدیم شده است، هرگز به تصویب نخواهد رسید و در نتیجه به مردم آمریکا آسیب خواهد رساند و همچنین از محبوبیت دموکراتها در انتخابات آینده، خواهد کاست.

شتابان به دو گزینه بعدی اندیشیدم: قاضی استفن بریر، و ریچارد آرنولد قاضی ارشد دادگاههای سنت لوئیز که شامل آرکانزاس نیز می شد. او با نمره عالی از دانشکده حقوق هاروارد و دانشگاه بیل فارغ التحصیل شده و زبانهای لاتینی و یونانی را به خوبی یاد گرفته بود، به گونه ای که می توانست به راحتی متون قدیمی موجود به این زبانها را بخواند. برای گزینش او تقریباً مشکلی نبود، جز اینکه در حال درمان سرطان خود بود و از نظر سلامتی، احساس خطر می کرد. اسلاف جمهوریخواه من،

دادگاههای فدرال را پر از محافظه کاران جوانی کرده بودند که مدت زیادی در آنجا سابقه کار داشتند، ولی نمی خواستم با سپردن شغل دیگری به آنها، ایجاد خطر کنم. در ماه مه تصمیم گرفتم قاضی بریر را انتخاب کنم. او نیز بسیار کارآمد بود و در نخستین ملاقاتی که پس از استعفای قاضی وایت با او انجام دادم، مرا تحت تأثیر قرار داد. بریر به سادگی پیشنهاد همکاری مرا پذیرفت. خوشحالم بگویم که ریچارد آرنولد، هنوز به عنوان رییس قضات به کار مشغول است و گاهی هم با من گلف بازی می کند.

در اوایل آوریل، ناتو دوباره بوسنی را بمباران کرد. این بار می خواست محاطره صربها را در گورازده بشکند. در همان روز، خشونت‌های گسترده‌ای در رواندا روی داد. رییس جمهور رواندا در سقوط هواپیما کشته شد و رییس جمهور بروندی، قتل عامل وحشتناکی را توسط رهبران هوتو برای کشتار توتسیها، آغاز کرد. قوم توتسی در واقع تنها ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل می دادند، ولی به نظر می رسید از قدرت اقتصادی و سیاسی بیشتری برخوردارند. دستور تخلیه آن سرزمین را به آمریکاییها دادم و نیرویی را برای حفاظت از جان آنها، اعزام کردم. در مدتی کمتر از یکصد روز، ۸۰۰۰۰۰ نفر در یک منطقه ۸ میلیونی، به قتل رسیدند. در آن زمان، گرفتار موضوع بوسنی بودیم و از ماجرای سومالی نیز تنها شش ماه می گذشت. همچنین من، اعضای کنگره و مشاوران کاخ سفید و دولتی به دلیل اینکه منافعی در آن سرزمین نداشتیم که به خطر بیفتد، تمایلی به فرستادن نیروی نظامی برای جلوگیری از قتل عام، نداشتیم. در عین حال می توانستیم با همان چند هزار نیرویی که در منطقه حضور داشتند و با کمک متحدان خود، به کشتار خاتمه بدهیم. عدم تصمیم‌گیری در جلوگیری از قتل عام در رواندا، مهمترین ایرادی بود که در دوران ریاست جمهوری من، ابراز می شد.

در دوره دوم ریاست جمهوری و پس از ترک این مقام، واقعاً هرچه در توان داشتم، برای کمک به ساکنان رواندا انجام دادم تا بتوانند برنامه‌هایی برای همزیستی اقوام، به اجرا بگذارند. امروز رواندا تحت رهبری خردمندانه پاول کاگامه، یکی از کشورهای است که می تواند با توجه به اقداماتی که در آنجا انجام داده‌ام، سد محکمی در برابر امواج ویرانگر بیماری ایدز باشد.

در ۲۲ آوریل، ریچارد نیکسون، یک ماه پس از دادن گزارشی هفت صفحه‌ای به من در مورد سفرهایش به روسیه، اوکراین، آلمان و انگلستان، درگذشت. نیکسون همواره تأکید می‌کرد برای من به عنوان رهبری مناسب، احترام قائل است و شخصاً هرگز اجازه نخواهد داد ماجرای وایت واتر یا هر موضوع دیگری، موجب انحراف افکار عمومی از کارهایی که در زمینه‌های گوناگون و به‌ویژه کمک در اعطای آزادیهای سیاسی و اقتصادی در روسیه انجام داده‌ام، شود. نیکسون در مورد موقعیت سیاسی یلتسین و بروز احساسات ضد آمریکایی در دوما، نگران بود و مرا تشویق به داشتن ارتباطی نزدیک و مداوم با یلتسین کرد. در عین حال تذکر داد که نباید دموکراتهای روسیه، اصلاح برنامه‌های مربوط به کمکهای خارجی، و ترغیب سرمایه‌گذاران آمریکایی به حضور فعال در روسیه را فراموش کنم. نیکسون می‌گفت ژیرینوفسکی باید به جای سرکوب شدن، با واقعیتهای سیاسی آشنا شود و در ضمن باید طرحی را در آنجا به اجرا بگذاریم که افراد ناشایستی همچون ژیرینوفسکی، روتسکوی و رهبران کمونیست حذف شوند و به جای آنان از افرادی لایق همچون چرنومردین، یاولینسکی، شاهرای، تراوکین و دیگران برای ایجاد جبهه‌ای متحد به منظور انجام اصلاحات لازم، استفاده شود. نیکسون همچنین معتقد بود که نباید کمکهای دلاری مستقیم به دست رهبران سابق اتحاد جماهیر شوروی برسد، بلکه باید به مناطق دیگری، غیر از روسیه یا اوکراین توجه نشان داد. نامه نیکسون، بزرگترین خدمتی بود که او در هشت دهه زندگی خود، برای آمریکا انجام داد.

همه رؤسای جمهوری پیشین ایالات متحده که زنده بودند، در مراسم خاکسپاری نیکسون در زادگاهش گرد آمدند. هنگامی که افراد خانواده او از من خواستند در آن مراسم سخنرانی کنم، دچار شگفتی شدم. باب دال، هنری کیسینجر و فرماندار کالیفرنیا پیت ویلسون، با نیکسون همکاری داشتند. به هر حال، از طرف خودم، از نظرات مشورتی خردمندان نیکسون، به‌ویژه در مورد روسیه، پشتیبانی و سپاسگزاری کردم و با اشاره به عزم راسخی که او برای پیشرفت آمریکا و سایر نقاط جهان داشت و نیز نامه‌ای که یک ماه پیش از مرگش برایم فرستاده بود، سخنانم را آغاز کردم. اشاره‌ای غیرمستقیم به واترگیت داشتم و آن

موقعیت را آشتی جویانه تلقی کردم: "امروز، برای افراد خانواده، دوستان و ملت نیکسون، فرصتی فراهم آمده است تا زندگی رییس جمهور خود را به طور کامل به یاد بیاورند. شاید بهتر است این روز، صرف بازنگری زندگی ریچارد نیکسون شود، نه تأسف خوردن به دلیل از دست دادن او..."

تعدادی از دموکراتها که از نیکسون نفرت داشتند، از سخنرانی من، ناراحت شدند. در واقع نیکسون غیر از موضوع واترگیت، کارهای زیاد دیگری انجام داد که من و سایر دموکراتها با آنها مخالف بودیم. انتشار فهرست دشمنان، طول دادن جنگ ویتنام، گسترش بمبارانها، خط قرمزی که در برابر مخالفانش به منظور راهیابی به مجلس و سنا در کالیفرنیا رسم کرد، و بسیاری اقدامات دیگر، از این جمله بودند. با این حال می توان به کارهای مثبت او نیز اشاره کرد: گشودن درهای مذاکره با چین، امضای لایحه ارائه شده توسط آژانس حفاظت محیط زیست، ایجاد انجمن ارائه خدمات قانونی، لایحه تضمین مشاغل، مدیریت بهداشت و سایر خدمات. پرزیدنت نیکسون در مقایسه با سایر جمهوریخواهانی که حزب را در دهه های ۸۰ و ۹۰ رهبری کردند، لیبرالی روشن بین به شمار می آمد. روز پس از انجام مراسم خاکسپاری، به برنامه تلویزیونی لری کینگ دعوت شدم، زیرا او با دیک کلی و جیمز مورگان در مورد کتاب مادرم به نام «با راهنمایی قلبم» که به تازگی منتشر شده بود، مصاحبه ای انجام داده بود. به لری گفتم پس از بازگشت از مراسم خاکسپاری نیکسون، در خانه به طرف تلفن رفتم تا با مادرم حرف بزنم، ولی ناگهان متوجه شدم دیگر هرگز نمی توانم با او صحبت کنم.

روز ۲۹ آوریل با حضور همه اعضای دولت، میزبان رهبران قومی آمریکا و آلاسکا در ساوت لاون بودیم. ظاهراً پس از دهه ۱۸۲۰، آنها برای نخستین بار به کاخ سفید می آمدند. تعدادی از مهمانان به اندازه ای ثروتمند بودند که با هواپیمای شخصی به واشینگتن آمدند. سایرین که در مناطقی دورافتاده زندگی می کردند، به اندازه ای فقیر بودند که برای پرواز به واشینگتن مجبور شدند کلاه هایشان را در میان افراد قبیله بگردانند و برای خریدن بلیت هواپیما، پول جمع کنند. احترام زیادی برای رسوم قومی، حقوق اساسی، خودمختاری و آزادی مذهبی آنان قائل بودم.

تلاش زیادی کردم تا موفق شدم ارتباطی معقول و مناسب میان آنان و دولت فدرال برقرار کنم. پیمانهای اجرایی را امضا کردم تا اطمینان دهم که جوامع آنان همچنان پایرجا خواهد ماند و دولت فدرال، این امر را تضمین می‌کند. سرانجام قول دادم برای ایجاد تسهیلات آموزشی، بهداشتی و اقتصادی در فقیرترین بخش جوامع آنان، کوشش بیشتری به عمل آورم.

در اواخر ماه آوریل، مشخص شد که در نبرد برای اجرای اصلاحات خدمات درمانی، شکست خورده‌ایم. وال استریت جورنال مقاله‌ای در ۲۹ آوریل به چاپ رساند و در این مورد به دلیل صرف بودجه ۳۰۰ میلیون دلاری، به انتقاد از ما پرداخت:

فریاد کودک، دردآور و صدای مادر، مایوسانه است. «خواهش می‌کنم!»... او همچنان در گوشی تلفن فریاد می‌زند شاید کسی برای نجات فرزند بیمارش، اقدام کند.

از آن سوی سیم، صدایی که روی نوار ضبط شده است، به آرامی پاسخ می‌دهد: «متأسفیم! مرکز خدمات درمانی دولتی، تعطیل است. اگر کاری ضروری و مهم دارید، می‌توانید به شماره (۸۰۰-۱ دولت) زنگ بزنید!»

مادر به این شماره زنگ می‌زند، ولی با نوار دیگری مواجه می‌شود: «متأسفیم! همه مسئولان خدمات درمانی در حال حاضر به انجام کارهایشان مشغول هستند. لطفاً دقایقی تأمل کنید تا با نخستین فرد مسئول تماس برقرار شود...»

مادر ناامیدانه از خود می‌پرسد: «پس چرا دولت این وظایف را بر عهده گرفته؟ بهتر است به پزشک خانوادگی خودمان زنگ بزنم!...» این ماجرا به شیوه‌های گوناگون در سایر روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیون، به سمع و نظر مردم می‌رسید.

چالش دیگر با گروهی به نام انجمن آمریکاییان برای اصلاحات خدمات درمانی بود که ادعا می‌کرد مردم آمریکا تحت رهبری کلینتون، در صورتی که بخواهند از خدمات درمانی برخوردار شوند، با پنج سال زندان روبرو خواهند شد! البته طرحهای ما بر این امر تأکید داشت که مردم تا هر مقدار بخواهند، می‌توانند از مزایای خدمات درمانی

برخوردار شوند و یا به خرید بیمه‌های بهداشتی پردازند. هرچند این اتهامات درست نبود، ولی بر مردم تاثیر بدی گذاشت. آماری که روز دهم مارس از طرف وال استریت جورنال و خبرگزاری NBC تحت عنوان "بسیاری از مردم متوجه نشده‌اند این همان طرح کلینتون است که آنها دوست داشتند" منتشر شد، نشان داد هرگاه از مردم در مورد نحوه عملکرد طرحهای خدمات درمانی ما پرسشهایی به عمل می‌آید، اکثریت با آن مخالفت می‌کنند. ولی زمانی که از آنها می‌پرسند از طرحهای خدمات درمانی چه انتظاری دارند، در حدود ۶۰ درصد، همان طرحهایی را ارائه می‌دهند که ما پیشنهاد کرده‌ایم: «هنگامی که لایحه کلینتون و چهار نماینده موافق او در کنگره به درستی مورد بررسی قرار گیرد و در نظر گرفته نشود که ارائه دهنده آن، رییس‌جمهور آمریکاست، نخستین انتخاب هر فرد بی طرف در کمیسیون خواهد بود.»

تأییدکنندگان این مقاله که یک جمهوریخواه و یک دموکرات بودند، عقیده داشتند: «کاخ سفید باید این لایحه را از هر دو جنبه رضایتبخش و سست، در نظر بگیرد. رضایتبخش است، زیرا اساس طرحی که آنان ارائه داده‌اند، از نظر مردم، درست و معقول است. ولی سست است، زیرا این طرح، ارتباط اندکی با جامعه دارد و باید برای جلب رضایت عامه مردم، کار زیادی روی آن انجام گیرد.»

علیرغم این امر، کنگره طرح را به پنج کمیته فرعی ارائه داد که سه کمیته در مجلس و دو کمیته در سنا مسؤول رسیدگی به آن شدند. کمیته کار، یک لایحه خدمات درمانی را که بسیار جامع‌تر از لایحه ما بود، در ماه آوریل به تصویب رساند. چهار کمیته دیگر نیز به سختی می‌کوشیدند تا به اجماع برسند.

نخستین هفته ماه مه، باز هم نشان داد که چگونه گاهی همه رویدادها با هم شکل می‌گیرند. من به پرسشهای خبرنگاران بین‌المللی در یک مصاحبه جهانی که از طرف دفتر پرزیدنت کارتر در ستاد خبری سی‌ان‌ان در آتلانتا برگزار شده بود، پاسخ دادم؛ لایحه مربوط به «از مدرسه تا کار» را امضا کردم؛ به رابین و عرفات به دلیل رسیدن به توافق در بررسی شرایط تحویل غزه و اریحا، تبریک گفتم؛ با نمایندگان مجلس تماس گرفتم تا طرحی برای تحریم گسترش سلاحهای کشتار جمعی ارائه دهم؛

اعلام کردم که ایالات متحده کمکهای خود را پس از برگزاری نخستین انتخابات آزاد در آفریقای جنوبی، به آن کشور افزایش خواهد داد و ال گور، تیر، هیلاری، ران براون و مایک اسپی به نمایندگی از ما به پرزیدنت ماندلا معرفی شوند؛ مراسمی در کاخ سفید برگزار کردم تا به مشکلات عمده زنانی که بیمه تأمین اجتماعی نداشتند، رسیدگی شود؛ تحریم علیه هاییتی را تمدید کردم، زیرا ژنرال راثول سدراس همچنان به کشتار حامیان آریستید ادامه می داد؛ بیل گری رییس انجمن کالج سیاهان و رییس سابق کمیته بودجه مجلس را به سمت مشاور ویژه خودم و وارن کریستوفر را به سمت مشاور در امور هاییتی برگزیدم؛ و از طرف پائولا جونز، به دادگاه احضار شدم. و همه این ماجراها تنها در یک هفته کار در اداره اتفاق افتاد!

پائولا جونز نخستین بار در ماه فوریه گذشته در کمیته فعالیتهای سیاسی محافظه کاران در واشینگتن دی سی ظاهر شد. کلیف جکسون او را به کمیته معرفی کرد، ظاهراً با این هدف که آبروی برباد رفته را به او بازگرداند. در ادعاینامه دیوید بروک که بر اساس اتهامات نظامیان ایالت آرکانزاس نوشته شده بود، یکی از موارد اتهام این بود که من با زنی در یکی از اتاقهای هتل لیتل راک ملاقات کرده ام که مدتی بعد گفته است می خواسته دوست دختر من باشد. هرچند این زن نام خود را تنها پائولا ذکر کرده بود، ولی ادعا می کرد همین نام کافی است تا افراد خانواده و سایر دوستانش، بلافاصله متوجه شوند که نام خانوادگی او، جونز بوده است. او مدعی بود که می خواهد نام خانوادگی خود را تطهیر کند، ولی به جای اینکه از روزنامه آمریکن اسپکتاتور شکایت کند که در این مورد مقاله نوشته و به او افترا زده بود، مرا متهم به سوءاستفاده جنسی می کرد و می گفت پس از اینکه مانع تجاوز من شد، دیگر افزایش حقوق سالانه شرکت، به او تعلق نگرفت. پائولا در آن زمان در کمیسیون توسعه صنایع آرکانزاس کار می کرد. در واقع جونز می دانست اگر از آن روزنامه شکایت کند، پولی به دست نخواهد آورد، بنابراین از من شکایت کرد و دادخواستی مبنی بر مطالبه ۷۰۰۰۰۰ دلار پول از بیل کلینتون به دادگاه ارائه داد.

پیش از اینکه ادعاینامه به دادگاه ارائه شود، وکیل جونز با مردی تماس

گرفت که به دفتر ما آمد و اظهار داشت که وکیل می‌گوید ادعای نامه جونز، ضعیف است و من با پرداخت ۵۰۰۰۰ دلار می‌توانم به او و شوهرش استیو که از محافظه‌کاران مخالف کلینتون است و در هالیوود کار می‌کند، کمک کنم تا از شکایتشان صرف‌نظر کنند. چیزی به آنها نپرداختم، زیرا هیچ رفتار سوء جنسی با او انجام نداده بودم و برخلاف ادعایش، معلوم شد اضافه حقوق سالانه خود را همچون دیگران گرفته است. مجبور شدم وکیل دیگری را استخدام کنم تا به دفاع از من پردازد. او باب بنت، از وکلای مدافع ساکن واشینگتن بود.

بقیه مدت ماه مه را در تلاش برای ارائه لوایح مربوط به خدمات درمانی و جرم و جنایت سپری کردم، ولی سایر امور به خوبی اجرا شد. بهترین رویدادی که شکل گرفت، تولد نخستین برادرزاده من بود. تایلر کاسیدی کلینتون فرزند راجر و مولی، روز دوازدهم ماه مه به دنیا آمد.

روز ۱۸ ماه مه، لایحه اصلاحی مهمی را به امضا رساندم که برای تنظیم کردن آن، شالالا و رایلی، دو تن از وزرا، به سختی کار کردند. در این لایحه کودکان فقیر زیادی می‌توانستند در مرحله آموزش پیش‌دبستانی شرکت کنند، برنامه‌های این دوره بهبود می‌یافت و در عین حال، خدمات مهمی در اختیار کودکان زیر سه سال قرار می‌گرفت.

روز بعد به استقبال نخست‌وزیر وقت هند، پی.وی. ناراسیما رائو در کاخ سفید رفتم. جنگ سرد و دیپلماسی نامناسب، شکافی عظیم و طولانی مدت میان ایالات متحده و هند ایجاد کرده بود. هند با جمعیتی بیشتر از یک میلیارد نفر، بزرگترین دموکراسی دنیا را داراست. در طول سه دهه گذشته، تنشهای موجود میان چین و هند، این کشور را به جناح اتحاد شوروی کشاند و جنگ سرد نیز موجب شد ایالات متحده با همسایه هند، یعنی پاکستان ارتباط نزدیک برقرار کند. دو کشور از زمانی که به استقلال رسیدند، با درگیریهای تلخ، ناگوار و پایان‌ناپذیری بر سر کشمیر که ناحیه‌ای مسلمان‌نشین در شمال هند است، مواجه بودند. تصور بر این بود که پس از خاتمه جنگ سرد، فرصتی به دست آورده‌ام تا روابط ایالات متحده و هند را برحسب وظیفه، بهبود بخشم.

چالش اصلی ما بر سر محدود کردن گسترش تسلیحات هسته‌ای بود که هند قصد انجام دادن آن را داشت. سران این کشور معتقد بودند با

توجه به اقدامات چین برای تولید سلاحهای هسته‌ای و تبدیل شدن آن به برترین قدرت اتمی جهان، لازم است در هند نیز چنین فعالیتهایی صورت گیرد. پاکستان نیز برنامه گسترش سلاحهای هسته‌ای داشت و در شبه قاره هند، خطری عظیم به حساب می‌آمد. معتقد بودم که اقدامات هسته‌ای، بر هر دو کشور پاکستان و هند، تأثیر منفی خواهد گذاشت و منطقه را ناامن خواهد کرد. ولی هندیها با نظر من موافق نبودند و قصد نداشتند اجازه دخالت به ایالات متحده بدهند. در عین حال، هندیها می‌خواستند روابط میان دو کشور را بهبود بخشند و در این مورد به اندازه من، اشتیاق به همکاری داشتند. با اینکه موفق نشدیم همه اختلافات خود را حل کنیم، با نخست‌وزیر رانو تصمیم گرفتیم یخ مناسبات را بشکنیم و فصل تازه‌ای در روابط هند و آمریکا بگشاییم. این روابط در دو دوره ریاست جمهوری من و پس از آن، به تدریج گرمتر شد.

روزی که با نخست‌وزیر هند ملاقات کردم، ژاکلین کندی اوناسیس به دلیل ابتلا به سرطان، درگذشت. او در هنگام مرگ، تنها شصت و چهار سال داشت. ژاکلین در میان مردم، از احترام بسیاری برخوردار و الگوی زیبایی، وقار و شکوه بود. کسانی که بخت آشنایی با ژاکلین را داشتند، علاوه بر صفات ذکر شده، ویژگیهای دیگری از جمله هوش، ذکاوت، سرزندگی، رفاقت و احساسات مادرانه در او می‌دیدند. موریس تمپلزمن از این واقعه خیلی ناراحت شد. احساس هیلاری نیز همین‌گونه بود.

در اواخر ماه مه مجبور شدم به موضوع گسترش روابط با چین بپردازم. این روابط تجاری بدون در نظر گرفتن تعرفه‌های ویژه برای کالاهای گوناگون، زیاد محکم به نظر نمی‌رسید. آمریکا در روابط تجاری با چین، دچار کسر بودجه شده بود، زیرا سالانه در حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد از صادرات چین را امتیاع می‌کرد. پس از تظاهرات خشونت‌آمیز در میدان تیان آنمن و اظهارنظرهای مقامات آمریکا در این مورد، روابط دو کشور به شدت تیره شد و پرزیدنت بوش تصور می‌کرد تجدید رابطه با چین، نیاز به گذشت زمان دارد. در طول مبارزات انتخاباتی، از خط مشی سیاسی پرزیدنت بوش انتقاد کردم. در ماه مه، وارن کریستوفر گزارشی برایم فرستاد که نشان می‌داد همه مشکلات مربوط به مهاجرت و حقوق بشر که در سال ۱۹۹۳ تلاش زیادی برای رسیدگی به آنها انجام داده بودم،

بر طرف شده است. با این ترتیب یادداشت تفاهمی را با دولت چین به امضا رساندیم که مشتمل بر تعهد آنان بر رعایت کامل حقوق بشر بود. در همان سال، برای نخستین بار دولت چین پذیرفت که به اعلامیه جهانی حقوق بشر پیوندد. از سوی دیگر، وارن کریستوفر اطلاع داد که علیرغم این موفقیتها، هنوز موانع مهمی در راه گسترش روابط وجود دارد که از آن جمله می‌توان به عدم رعایت کامل حقوق بشر در زندانهای چین، تیرگی در روابط سیاسی، و فشار آن کشور برای از بین بردن سنتهای مذهبی و فرهنگی تبت اشاره کرد.

چین در برابر دخالت سایر کشورها در امور سیاسی، داخلی و خارجی خود، حساسیت زیادی نشان می‌داد. رهبران چین همچنین احساس می‌کردند که خود می‌توانند برنامه‌های مربوط به بهینه‌سازی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و انتقال جمعیت شهری به نواحی ساحلی را بدون دخالت دیگران انجام دهند. به دلیل پیامدهای خوبی که در روابط آمریکا و چین در دوران ریاست جمهوری من وجود داشت، تصمیم گرفتم به گسترش آن پردازم. ایالات متحده آمریکا آرزو می‌کرد بتواند چین را به جامعه بین‌المللی وارد کند. گسترش زمینه‌های تجاری و ارتباطات اجتماعی، می‌توانست این موضوع را تسریع کند.

می‌خواستم همکاریهای بیشتری در زمینه‌های گوناگون از جمله کره شمالی، قوانین بین‌المللی، آزادی و حقوق بشر با چین داشته باشم.

در نخستین هفته ماه ژوئن، من و هیلاری برای شرکت در مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد پیروزی ششم ژوئن ۱۹۴۴ و ورود نیروهای ایالات متحده و متحدانش به کانال انگلیس و اشغال سواحل نورماندی، به اروپا رفتیم. در آن روز بزرگترین هجوم دریایی در طول تاریخ انجام گرفت و به جنگ جهانی دوم در اروپا، پایان داد.

نخست به رم وارد شدیم، از واتیکان دیدن کردیم و به ملاقات پاپ و سپس نخست‌وزیر جدید ایتالیا رفتیم. سیلویو برلوسکونی، صاحب بزرگترین رسانه کشور و سیاستمداری نوآور بود که موفق شد همه گروه‌های سیاسی کشور از چپ تا راست افراطی را با هم متحد کند. پاپ ژان پل دوم، به خوبی می‌توانست رویدادهای مهم جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. او در مورد موضوعاتی همچون امکان برقراری آزادی

بیل کلینتون / ۷۵۵

مذهبی در چین و داشتن روابط مثبت و خوب با کشورهای مسلمان میانه‌رو، کنترل جمعیت و رسیدگی به ملتهای فقیر، به گفتگو با ما پرداخت.

برلوسکونی نخستین سیاستمدار صاحب تلویزیون بود که قصد داشت انضباط را بر جامعه ایتالیا حاکم کند. معمولاً به همین دلیل از او انتقاد می‌شود که مروج نوعی فاشیسم جدید است. هنگامی که به شدت این موضوع را تکذیب کرد، بسیار خوشحال و متوجه شدم سیاستهای او بر اساس رعایت حقوق بشر، الگوپذیری جامعه ایتالیا از دوران باستان، تداوم روابط خوب با ایالات متحده و اجرای تعهدات ایتالیا در بوسنی در چهارچوب ناتو، شکل می‌گیرند.

روز سوم ژوئن، در تتونو و در گورستان سربازان آمریکا که زمانی زمینی بایر بود، ولی در آن روز درختان کاج و سرو در محوطه آن به چشم می‌خورد، سخنرانی کردم. ردیفهای مرتب سنگهای مرمر، نام ۷۸۶۲ سرباز مدفون‌شده در مزارهایشان را بر خود داشتند. نام ۳۰۰ سرباز آمریکایی دیگر که اجسادشان هرگز پیدا نشد نیز روی لوح بزرگی در نزدیکی کلیسای مجاور، حک شده بود. همه آنها در دوران جوانی، برای آزادی ایتالیا جان خود را از دست داده بودند. پدر من نیز در همین جبهه خدمت کرده بود.

روز بعد وارد انگلستان شدیم. هواپیمای ما در پایگاه هوایی مایلدن‌هال در نزدیکی کمبریج به زمین نشست و ما به گورستان آمریکایی دیگری گام گذاشتیم. در این گورستان، نام ۳۸۱۲ هوانورد، سرباز و دریانورد آمریکایی که پایگاهشان در آنجا بود به چشم می‌خورد و نام ۵۰۰۰ نفر دیگر از جمله دو خلبانی که هرگز از کانال انگلیس بازنگشتند، یعنی جو کندی پسر، بزرگترین فرزند کندی فقید که گمان می‌رفت سیاستمداری موفق باشد، و گلن میلر، رهبر یک گروه موسیقی آمریکایی در دهه ۱۹۴۰، روی لوحی حک شده بود. در آن مراسم، سرنا د مهتاب، یکی از آثار گلن میلر نواخته می‌شد.

پس از ملاقات با جان میجر در چکرز - محل اقامت نخست‌وزیران در قرن پانزدهم - همراه با هیلاری به پورتسموث رفتیم و در مراسم صرف شام شرکت کردیم. من در جوار ملکه انگلستان نشستم. مجذوب رفتار

موقرانه، هوشیارانه و هوشمندانه او شدم. می دانستم اسطوره‌ای برای ملت خود است. او به خوبی و بدون اینکه توضیحی داده شود، خط‌مشی سیاسی ما را درک می‌کرد. تصور می‌کنم اگر ملکه انگلستان نبود، می‌توانست سیاستمداری برجسته باشد.

پس از صرف شام، به کشتی خاندان سلطنتی "HMS بریتانیا" رفتیم و در جوار ملکه مادر به سر بردیم که در نود و سه سالگی، هنوز سرزنده و دوست‌داشتنی و دارای نگاهی نافذ بود. روز بعد، یعنی یک روز پیش از برگزاری مراسم روز پیروزی، به مراسم مذهبی ویژه‌ای به نام «درامهد» رفتیم. پرنسس دیانا که جدا از پرنس چارلز زندگی می‌کرد، ولی هنوز طلاق نگرفته بود نیز حضور داشت. پس از احوالپرسی با من و هیلاری، به میان جمعیت رفت تا با حاضران که از ملاقات با او خوشحال به نظر می‌رسیدند، دست بدهد. در همان مدت کوتاهی که با پرنس چارلز و پرنسس دیانا حرف زدم، آنها را انسانهایی دوست‌داشتنی یافتم. هر دو را دوست داشتم و همیشه می‌گویم ای کاش دست سرنوشت، با آنان این‌گونه رفتار نمی‌کرد.

پس از پایان مراسم، دوباره به عرشه بریتانیا وارد شدیم و تا کانال انگلیس پیش رفتیم. ناوگان عظیمی ما را همراهی می‌کرد. پس از طی مسافتی کوتاه، با خاندان سلطنتی وداع کردیم و وارد قایق کوچکی شدیم که ناویانان آمریکایی آن را هدایت می‌کردند. آنها ما را به ناو جورج واشینگتن بردند تا بقیه مسیر را با آن طی کنیم. من و هیلاری همراه با ۶۰۰۰ دریانورد که کشتی را هدایت می‌کردند، به صرف شام پرداختیم و بعد از آن، متن سخنرانی خود را تنظیم کردم.

در روز پیروزی رد پوینت دوهاک، در ساحل یوتا و همچنین در گورستان آمریکایی در کولویل سورمت سخنرانی کردم. در هر دو مکان، سربازان باقیمانده از جنگ جهانی دوم، حضور داشتند.

در سواحل یوتا با سه تن از سربازان قدم زدم. یکی از آنان نشان افتخاری به دلیل ابراز شجاعت در پنجاه سال پیش، کسب کرده بود. این نخستین سفر او به منطقه پس از پایان جنگ به حساب می‌آمد. به من گفت درست در همان نقطه‌ای ایستاده‌ایم که او در سال ۱۹۴۴ گام به ساحل گذاشته بود. سپس محلی را در مسافت چندصد یاردی نشان داد که

برادرش از آنجا به ساحل آمده بود. او گفت: «زندگی چه کارها که نمی‌کند. من مدال افتخار گرفتم و برادرم کشته شد.»
پرسیدم:

- هنوز دلت برایش تنگ می‌شود؟

هرگز پاسخ او را از یاد نمی‌برم:

- بله، هر روز... پنجاه سال است...

جو داوسون از کوریوس کریستی تکزاس، مرا به حاضران در گورستان معرفی می‌کرد. او نخستین فرمانده جوانی بود که زیر آتش شدید آلمانیها، گام به ساحل نورماندی گذاشت. در روز پیروزی که به آن طولانیترین روز لقب داده بودند، در حدود ۹۴۰۰ آمریکایی از جمله یازده مرد از اهالی بدفورد ویرجینیا که ناحیه‌ای کوچک بود، کشته شدند. کسانی که زنده مانده و در آن مراسم شرکت کرده بودند، معمولاً نمی‌توانستند به خوبی گام بردارند، ولی نباید فراموش کرد که همین افراد، در دوران جوانی، دنیا را نجات دادند.

روز بعد به پاریس رفتم تا با ژاک شیراک شهردار ملاقات کنم، در مجلس ملی فرانسه در بوربون حضور یابم، و در مراسم شام باشکوهی شرکت کنم که پرزیدنت فرانسوا میتران در کاخ الیزه ترتیب داده بود. مراسم شام میتران، نیمه‌شب به پایان رسید. بنابراین هنگامی که رئیس‌جمهور فرانسه از من و هیلاری خواست به تماشای قصر جدید لوور برویم، دچار شگفتی شدیم. معماران چینی و آمریکایی آن قصر را ساخته بودند. «ای.ام.پی.» میتران هفتاد و هفت ساله در آن زمان بیمار بود، ولی با سرزندگی آخرین شاهکار فرانسه را به ما نشان داد. هنگامی که فرانسوا میتران، پاملا هریمن سفیر آمریکا و من و هیلاری وارد قصر شدیم، تازه فهمیدیم راهنمای ما کسی جز شخص رئیس‌جمهور نیست. اهرام شیشه‌ای باشکوه، ساختمان قدیمی و سایر مناظر دیدنی را در مدتی بیشتر از یک ساعت و نیم، مشاهده کردیم. نیروی میتران در آن مدت، هرگز تحلیل نرفت. او در مورد هرچیز، توضیحات کافی می‌داد تا با همه آثار برجسته و دیدنی به خوبی آشنا شویم.

روز آخر مسافرت، به انجام امور شخصی گذشت. به آکسفورد رفتم تا دکترای افتخاری خود را بگیرم. یکی از روزهای زیبای بهاری انگلستان

بود. خورشید می درخشید و نسیم خنکی می وزید. درختان، برگ داده و گلها، شکوفه کرده بودند. در آنجا در مورد روز پیروزی حرف زدم و گفتم: «تاریخ همیشه به ما پیروزی اهدا نمی کند، بلکه همواره فرصتهایی در اختیارمان می گذارد...» آنگاه سخنانم را با اشاره به متوقف کردن گسترش سلاحهای هسته ای و عملیات تروریستی پایان دادم. من و هیلاری هفته ای فراموش نشدنی را گذرانیدیم. زمان بازگشت به سوی فرصتهایی که تاریخ در اختیارمان می گذاشت، فرا رسیده بود.

روز پس از بازگشت، کمیته کار و منابع انسانی سناتور کندی گزارشی در مورد لایحه اصلاح خدمات درمانی، انتشار داد. یکی از نمایندگان جمهوریخواه به نام جیم جفوردز از ورمونت به آن رأی مثبت داد. جفوردز مرا تشویق کرد که با سایر جمهوریخواهان تماس بگیرم و اظهار داشت در صورتی که این کار انجام شود، می توان چند رأی موافق دیگر به دست آورد.

رهبان جمهوریخواهان یادداشتی از ویلیام کریستول، رییس دفتر سابق معاون رییس جمهور دان کوایل دریافت کرده بودند که آنان را ترغیب می کرد با برنامه اصلاحی امور بهداشتی مخالفت کنند و به آن رأی ندهند. کریستول گفته بود که جمهوریخواهان اجازه ندارند لایحه ای را به تصویب برسانند، زیرا برنامه بهداشتی، تهدید سیاسی جدی و مهمی علیه حزب جمهوریخواه و بهانه ای برای انتخاب دوباره رییس جمهوری دموکرات است. در اواخر ماه مه، رهبان جمهوریخواه کنگره تصمیم گرفتند از موضع کریستول دفاع کنند. برایم عجیب نبود که جینگریچ از کریستول پیروی کند. هدف او، کشاندن کشور به سمت راست بود. از طرف دیگر، سناتور دال واقعاً به برنامه خدمات درمانی علاقه داشت و می دانست ما به اصلاح سیستم خدمات درمانی نیاز داریم. در عین حال، او برای کسب مقام ریاست جمهوری مبارزه می کرد. آنچه لازم بود انجام دهد، همسویی با چهل و یک همکار حزبی جمهوریخواه بود و به این ترتیب، ما شکست خوردیم.

روز ۲۱ ژوئن، لایحه ای را به کنگره تقدیم کردم که دونا شالالا و بروس رید آن را تنظیم کرده بودند و مربوط به اصلاح امور رفاهی بود. در مورد این لایحه، طی ماهها با بسیاری از گروه های موافق و مخالف، مشورت

کرده بودم. این گروه‌ها، مردم عادی و مسؤولان دولتی را در بر می‌گرفت. این لایحه به کسانی که توان کار کردن داشتند، اجازه می‌داد شغل مورد علاقه خود را بیابند و از حمایت‌های بیمه‌ای و آموزشی دولت در مواقعی که مشاغل دولتی در دسترس نیست، برخوردار شوند. در این برنامه، حمایت از کودکان بی‌سرپرست نیز در نظر گرفته شده بود. در آن زمان، میزان رفاه اجتماعی در ایالات متحده، در حد مطلوب نبود.

ژوئن، ماه بزرگی برای رسیدگی به امور بین‌المللی به حساب می‌آمد. تحریم‌های مربوط به هایتی را شدیدتر کردم. امپراتور ژاپن و همسرش را به صرف شام دعوت کردیم. هردو آنها افرادی برجسته، باهوش و آرام بودند که هر جا می‌رفتند، برای کشورشان موفقیت همراه می‌بردند. با ملک حسین پادشاه اردن و رؤسای جمهور کشورهای مجارستان، اسلواکی و شیلی، ملاقات کردم. با این حال، هنوز مهمترین مشکل موجود، کره شمالی بود.

همان‌طور که پیشتر اشاره کردم، کره شمالی به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) اجازه بازدید از مراکز هسته‌ای خود را نداد. آژانس می‌خواست مطمئن شود که از مواد حاصل از سوخت نیروگاه هسته‌ای این کشور، برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای استفاده نمی‌شود. در ماه مارس، هنگامی که عملیات آژانس متوقف شد، توصیه کردم سازمان ملل تحریم‌هایی را علیه کره شمالی در نظر بگیرد. با این کار، از اجرای عملیات نظامی، جلوگیری می‌شد. در ماه مه، کره شمالی شروع به تخلیه سوخت از نیروگاه هسته‌ای خود کرد تا مانع بازرسی دقیق مأموران آژانس در مورد نحوه استفاده از آنها شود.

روز اول ماه ژوئن، پرزیدنت کارتر مرا احضار کرد و اطلاع داد که قصد دارد به کره شمالی برود و مشکل را حل کند. باب گالوچی را به حضور او فرستادم تا به طور کامل و دقیق مسائل مربوط به کره شمالی و خطرات این کشور را برایش توضیح بدهد. با این حال، پرزیدنت کارتر مصمم به رفتن بود. پس از مشورت با آل‌گور و مشاوران امنیتی، به این نتیجه رسیدم که سفر او می‌تواند با ارزش و مفید باشد. سه هفته پیش از آن، برآوردهای آماري نشان می‌داد که در صورت وقوع جنگ، خسارات جبران‌ناپذیری همچون تلفات انسانی به هر دو طرف مخاصمه وارد خواهد آمد. پس از

اینکه برای شرکت در مراسم روز پیروزی به اروپا رفتم، ال گور به پرزیدنت کارتر اطلاع داد که من با سفر او به کره شمالی مخالفتی ندارم، به شرط اینکه پرزیدنت کیم ایل سونگ درک کند هرگز حاضر به رفع تحریمهای سازمان ملل علیه کشورش نخواهم بود، مگر اینکه به بازرسان آژانس اجازه داده شود به کار خود ادامه دهند، بپذیرد که فعالیتهای هسته‌ای خود را به حالت تعلیق درآورد، و به دور تازه مذاکرات با آمریکا در مورد ایجاد دنیایی غیرهسته‌ای بپیوندد.

در ۱۶ ژوئن، پرزیدنت کارتر به پیونگیانگ دعوت شد و مصاحبه‌ای زنده در شبکه سی‌ان‌ان انجام داد. او اظهار داشت پرزیدنت کیم ایل سونگ، بازرسان آژانس را از نیروگاه‌های هسته‌ای اخراج نخواهد کرد، به شرط اینکه کوششهای معقولی به منظور رفع تبعیض در بازرسیهای بین‌المللی به عمل آید. سپس کارتر گفت به دلیل این اقدام بسیار مثبت، دولت ما باید تحریمهای اقتصادی علیه کره شمالی را لغو کند و به مذاکره با مقامات این کشور بپردازد. پاسخ دادم اگر کره شمالی حاضر به تعلیق برنامه‌های هسته‌ای خود باشد، آماده گفتگو هستم. هرگز تصور نمی‌کردم مقامات کره شمالی با این پیشنهاد موافق باشند.

با توجه به تجربیات گذشته، نمی‌خواستم به کره شمالی اعتماد و تحریمها را لغو کنم، مگر اینکه تأییدیه‌ای رسمی مبنی بر تغییر خط‌مشی سیاسی و اجتماعی آن کشور، بگیرم. در مدت زمانی کمتر از یک هفته، این امر تحقق یافت. پرزیدنت کیم ایل سونگ نامه‌ای برایم فرستاد و در آن تأکید کرد آنچه را با پرزیدنت کارتر در میان گذاشته است، انجام خواهد داد و شرایط ما را برای مذاکره می‌پذیرد. از تلاشهای پرزیدنت کارتر سپاسگزاری و به مقامات مسؤول اعلام کردم که کره شمالی، همه شرایط ما را پذیرفته و آماده برگزاری جلسات مذاکره میان رؤسای جمهور دو کشور است. در پاسخ به نامه کیم ایل سونگ، اظهار کردم که ایالات متحده علاقه دارد جلسات مذاکره در ژنو و در ماه آینده برگزار شود و پس از نخستین نشست، تحریمها لغو خواهد شد.

در اواخر ماه ژوئن، تغییراتی در هیأت دولت انجام دادم تا در چهار ماه مانده به شروع انتخابات، با نیروی بیشتری به کارها پردازیم. چند ماه پیش از آن، ماک مک‌لارتنی به من اطلاع داده بود که زمان تغییر شغل او فرا

رسیده است. در آن شرایط، به شدت تحت فشار رسانه‌های گروهی به دلیل نحوه تصمیم‌گیری‌های دولت قرار داشت. مک‌لارتنی توصیه کرد لئون پانه‌تا را به جای او انتخاب کنم، زیرا با امور کنگره آشنایی دارد و می‌تواند ارتباط مثبت و مناسبی با رسانه‌های جمعی برقرار سازد. زمانی که شایعه رفتن ماک به گوش مردم رسید، تمایل آنان به انتخاب لئون نیز شنیده شد. ماک معتقد بود که باید پلی برای مصالحه میان جمهوریخواهان و دموکرات‌های محافظه‌کار در کنگره ایجاد کرد و تمهیدات لازم را برای برگزاری نشست سران آمریکا در ماه دسامبر در میامی به عمل آورد.

تصور می‌کنم ماک کارهای مؤثر زیادی در کاخ سفید انجام داد. از تعداد کارکنان آن کاست و میزان تأثیرگذاری آن را بالا برد. در عین حال، نقش مهمی را در پیروزی ما برای اجرای طرح‌های اقتصادی و نفتا بر عهده گرفت. باب رایین همیشه می‌گفت که ماک، فضایی دانشگاهی در کاخ سفید ایجاد کرده است. همین فضا موجب شد بسیاری از کارها چه در کنگره و چه در بخش‌های دولتی، به خوبی به سامان برسد.

تصور نمی‌کردم کار دیگری جز جلوگیری از ورود عوامل نفوذی برای پوشش خبری منفی، باقی مانده باشد. پروفیسور تامس پاترسون که نقش عمده‌ای در مطبوعات در امور انتخابات بر عهده داشت، به تازگی کتاب مهمی را به چاپ رسانده بود. "خارج از رده" کمک زیادی به من کرد تا آنچه را می‌گذرد، به خوبی درک کنم و شخصاً پند بگیرم. نظریه پاترسون این بود که پوشش خبری مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، نسبت به بیست سال گذشته، به گونه‌ای منفی انجام می‌گیرد و رسانه‌های جمعی، خود را واسطه‌ای میان مردم و نامزدهای انتخاباتی می‌دانند و معتقدند آنها باید به مردم بگویند چگونه نامزدها را انتخاب کنند. در سال ۱۹۹۲، من، بوش و پروت، هر سه با خبرهای منفی مواجه بودیم.

پاترسون در فصل آخر کتابش اظهار داشت که پس از انتخابات سال ۹۲، رسانه‌های جمعی برای نخستین بار، به جای حمله کردن به نامزدها، انتقاد از دولت را در دستور کار قرار دادند و در حال حاضر، پوشش خبری ریاست جمهوری، کمتر به کارهای اجرایی شخصی او مربوط می‌شود، و بیشتر، مهارت او در ایجاد ارتباط با رسانه‌ها مورد نظر است. به هر حال پاترسون نتیجه گرفته بود که همین امر موجب کاهش میزان محبوبیت من

و برنامه‌هایم از جمله، لایحه اصلاح خدمات درمانی شده و انتخاب من برای دوره بعدی، بعید است.

کتاب تامس پاترسون در سال ۱۹۹۴ به من کمک کرد تا متوجه شوم که نمی‌توانم کاری برای تغییر پوشش خبری رسانه‌ها انجام دهم. بنابراین مجبور بودم راهی برای مواجهه شدن با این امر، بیابم. در این مورد، لئون پانه‌تا به من کمک کرد. برنامه بودجه را طوری تنظیم کردیم که ظرف سه سال، میزان کسر بودجه را به اندازه زیادی تقلیل می‌داد و به حدی می‌رساند که در زمان ریاست جمهوری ترومن بود. با این حال افزایش زیادی در بودجه مربوط به آموزش و فناوری به چشم می‌خورد. شاید لئون شایسته‌ترین فرد برای رسیدگی به امور ناتمام بود و می‌توانست آنها را به اتمام برساند. او را احضار کردم و جانشین ماک که مشاور رئیس‌جمهور در امور مشاغل شده بود، ساختم.